

دانش اجتماعی در مراحل نخستین

بقلم آقای دکتر احسان‌الله نراقی

دانشیار دانشکده ادبیات

انسان از همان زمان که خود را مواجه با طبیعت و عالم خلقت یافته همواره در پی آن بوده است که با سوره مربوط بحیات اجتماعی خود نیز، مانند دیگر امور، گاه با مرجع باساطیروانساندنا وزمانی بالتجاء باحکام دینی و هنگامی بااستناد بآراء فلسفی و علمی صورتی نوعی و غیباتی وحدانی بخشیده درین زمینه برای خود، باختلاف زمان و مکان، جهان بینی خاصی بوجود آورد؛ و بدین سانست که می بینیم دانش اجتماعی بشر همگام دانش عمومی او راه خود را پیموده است.

از طرف دیگر از آنجا که نشوونمای هر دانشی مشروط بعوامل خاصی است آگاهی نسبت باسوراجتماعی نیز بطور کلی در سیرتاریخ بشر تابع شرایط خاصی بوده که میتوان آنها را بدین ترتیب خلاصه کرد: اولاً تغییرات و دگرگونیهای سریع اجتماعی که ذهن افراد متفکر را بخود مشغول داشته، و دانش اجتماعی را بصورت اسر ضروری در آورده است ثانیاً وجود سنن و سوابقی در تفکرات فلسفی و علمی و در نتیجه وجود افراد صاحب نظر. ثالثاً بهره مندی از محیط مناسبی برای تفکر و مذاقه آزادانه ای در اینگونه امور.

۱ - یونان

از مطالعه تاریخ تمدن باستان بخوبی معلوم میشود که این شرایط با بهترین وجهی در یونان سده های ششم و پنجم و چهارم قبل از میلاد پدید آمده و محیط را برای نشوونمای چنین تمکراتی آماده و مساعد ساخته و تمدن و زندگی شهری که تا آن زمان بچنین درجه ای نرسیده بوده اسکان ظهور این افکار را فراهم آورده بوده است.

۱- این مقاله فصلی است از کتاب «علوم اجتماعی در گذشته و حال» که بزودی جزء انتشارات

دانشگاه چاپ و منتشر خواهند شد.

یونانیان این عصر معتقد بودند که امور و حقایق عالم هستی و قوانین حاکم بر طبیعت و اجتماع برای بشر از امور لاینحل نمیباشد و ذهن آدسی از درک و فهم این قضایا ناتوان نمی ماند. بر اثر این اعتقاد علوم طبیعی و انسانی که شامل شناسائی جامعه نیز بود در فلسفه جمع آمد و ترقیات مهمی حاصل کرد. البته باید توجه داشت که فلسفه محل تلاقی و محور همه علوم بود.

در اواخر سده ششم پیش از میلاد فیثاغورث به مصر و ایران و هند سفر کرد و از علوم و معارف این سرزمینها، خصوصاً از علوم ریاضی که مصریان پایه گذار آن بودند، بهره فراوان یافت و در صدد برآمد تا آثار و احکام عالم هستی را بوسیله ضوابط و قواعد ریاضی بیان کند، زیرا او عدد را پایه و اساس وجود میدانست و همه امور را نتیجه ترکیب اعداد می انگاشت. بدین ترتیب بشر در راهی قدم نهاد که مسائل جهان را باید دید علمی و منطقی بنگرد.

از طرف دیگر در قرن پنجم پیش از میلاد حکیم و طبیب بزرگ یونان بقراط (۱) مذهب فلسفی خود را بر اساس شناسائی تن و جان آدسی بنیان نهاد و کوشید تا کیفیت تأثیر محیط را در تن و جان بشر تحت مطالعه درآورد.

همچنین سوفسطائیان برای نخستین بار سازمانها و رسوم و عادات دوران خود را با شیوه خاص خود، که عبارت از صناعات مجادله و مناظره و خطابه بود، مورد نظر قرار دادند و علاوه بر نظاماتی که در یونان قرن پنجم قبل از میلاد وجود داشت بجهت تجوی اصول و قواعد حقوقی دیگری برآمدند. آنان برای مردم خواهان آزادی و تساوی بیشتری بودند و با جرأتی کم نظیر خود را از قیود زمان رها نموده به عنوان تأمین خوشبختی افراد به چاره جوئیهای تازه ای پرداختند.

هرودت، که او را پدر علم تاریخ غرب گفته اند و در ابتدای قرن پنجم ق. م. می زیست، در مسافرتهاى متعدد خود بجمع آوری اطلاعات وسیعی از آداب و رسوم و مذاهب ملل پرداخت و همچنین درباره شهرهای یونان بدقت مطالعه کرد. اشعار نظیر این موزون

در وقایع ونحوه توصیف او از جنگها و زندگی اقوام وی را در ردیف نخستین پایه گذاران اتنوگرافی (۱) (علم الاجناس) امروزی قرار داده، و همچنین جامع بودن شیوه اوباعث آمده است تا مورخان اسلامی نیز بعدها همان روش او را دنبال کنند.

سقراط در جاب توجه معاصران خود و اندیشیدن درباره زندگی انسان و تکالیف او و لزوم خودشناسی و طریقه استفاده از علم و حکمت در خط مشی و طرز سلوک آدمی بهیسی بسیار داشت. «خودت را بشناس» سقراط، که برای اهل نظر معنی آن همواره محفوظ مانده است، بخوبی معرف کلیه اشتیاقها و انگیزهها است که بشر را بسوی علوم انسانی و اجتماعی، که در حقیقت یک نوع خویششناسی است، سوق داد است. شاگرد سقراط، افلاطون، معتقد بود که همان نظم و سامانی که در افکار و نظریات فلسفی وجود دارد باید در جامعه نیز صورت وقوع پیدا کند. او در کتاب «جمهوریت» خود، که مشتمل بر اصول نظری وی درباره جامعه و اداره آنست، میگفت: مدینه فاضله در صورتی وقوع خارجی پیدا تواند کرد که اداره آن بعهده فلاسفه و دانشمندان باشد. فلسفه اجتماعی افلاطون مبتنی بر نظر او در باب ماهیت روان آدمی بود، زیرا او میگفت تن آدمی جایگاه سه جزء نفس میباشد. یکی «سر» که متمرکز قوه عاقله است، و دیگری «قلب» که مرکز قوه شوقیه انسانی است، و سومی کبد که محل قوه غضبیه است. سعادت بشر در تعویف بر تعادل میان این سه قوه است، و چنین تعادلی حاصل میشود مگر با دارا بودن سه فضیلت: فضیلت «سر» که فرزانی و حکمت است؛ فضیلت دل که اراده و شجاعت است؛ فضیلت کبد که خویششناسی و تسلط بر نفس است. چون درست بنگریم بیکر اجتماع شباهتی تام با تن آدمی دارد، یعنی حکما و فلاسفه بمشابه دماغ، و سپاهیان و لشکریان مانند قلب، و پیشه وران و کارگران همچون کبد یک جامعه هستند.

ارسطو که واقع بین تر از افلاطون بود و میکوشید تا نظر را با عمل توأم کند در جهان بینی خود انواع مختلف موجودات زنده و از جمله انسان را در عرض هم قرار میداد و

یکی را، درعین حال باقول بتمایز ذاتی آنها از یکدیگر، بعنوان صورت متکامل دیگری ملحوظ میداشت. وی درباره جامعه میگفت: عوامل غیر متجانس باعث تشکیل جامعه شده اند و سلسله مراتب اجتماعی و وجود نیروهای مختلف و تقسیم کار و طبقات اجتماعی معرف این عدم تجانس و درعین حال موجب برقراری تعادل است و چنانچه دروضع هر یک از این عوامل دگرگونی و تغییری رخ دهد تعادل اجتماعی برهم خواهد خورد. بدین ترتیب می بینیم ارسطو باصل تبدلات و تغییرات اجتماعی، که در جامعه شناسی امروزی مورد نظر است، توجه داشته است؛ و همچنین درباره زندگی اقتصادی جامعه و خصوصاً مسأله مبادله که نخست از مبادله کالا با کالا و سپس بمبادله کالا با پول بدل شده به تفصیل بحث کرده است. مهمترین کتاب ارسطو در باب مسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاست کتاب معروف او بنام «سیاست» و دیگری کتاب «اصول حکومت آتن» است که ششتمین بر اصول و قوانینی است که در ۳۸۵ پیش از میلاد در یونان جاری بوده است. این کتاب از یک سلسله «پونوگرافی» (۱) تشکیل شده است.

بطور کلی باید گفت تمدن و فرهنگ و فلسفه یونان در شناختن مسائل انسانی و زندگی اجتماعی سهم بسزائی داشته است و یونانیان پایه گذار روشها و طریقه هائی بوده اند که در تاریخ تفکر بشر میتوان آنها را بعنوان مبدا و مأخذ تلقی کرد. این روشها و طریقه ها عبارتند از:

یکی شناسائی زندگی ملل با روش توصیفی که هرودت پایه گذار آن بود. دیگر ایدئالیسم اجتماعی افلاطون که در رؤیای مدینه فاضله او نمودار است، بطوریکه متفکران و مصلحان اجتماعی که درصدد طرح ریزی جامعه بهتری برآمده اند همیشه بان بعنوان مثال اعلی اندیشیده و در آراء و عقاید اجتماعی خود از آن پیروی کرده اند. سوم روش تجربی و شیوه واقع بینی ارسطو که ضمناً بستند به پیشش نظری و نظر عقلی نیز بود.

هرچند آراء فلسفی ارسطو دچار جمود اصحاب مدرسه و قشریان مسیحی قرون

وسطی گردید. ولی پیش از دو هزار سال شبیح ارسطو بر افهام متفکران و دانشمندان سایه افکند. چه آنها که بعداً عنایدوی را پذیرفته و چه آنها که نظیر فرنسیس بیکن قصد در هم شکستن نفوذ و سنده او را داشتند. جملگی از عقاید و نظریات و شیوه‌های تفکر ارسطو متأثر بوده‌اند.

۲- قرون وسطی

با انقراض تمدن درخشان یونان و الحاق آن به امپراطوری روم، سنن فکری و فلسفی این سرزمین به روه منتقل گشت و با تمدن لاتینی ممزوج گردید و مغرب زمین با اندیشه عیسویت خود را یکسره تسایم طرز تفکر مذهبی نمود و از این بیعد، یعنی از قرن سوم میلادی تا اواخر قرون وسطی، هر نظامی، اعم از فردی و اجتماعی، نظیر نظام آفرینش، تابع علم و اراده الهی قرار داده شد. بدین نحو تعارضهائی که موجب تبادل افکار و بر خورد عناید و پیدایش اندیشه‌های بدیع بود از میان برخاست. زیرا امور اجتماعی همچون امور سیاسی و علمی و دینی جملگی تابع یک اصل گردید و دیگر شناسائی و معرفت دنیای خارج، چه انسانی و چه غیر انسانی، نظیر دوران یونان غایت اصلی فلسفه و علوم نبود. بلکه مقصد اساسی هر معرفتی فهم و اثبات نظام الهی در کون و مکان و تجلی آن در میان مخلوقات این جهان بود.

در چنین دنیائی که علم ضرورتی را ایجاد نمی‌کرد، فقط ریاضیات مورد توجه بود. آنهم تا حدی که می‌توانست بهین و سفیر سفاهیم انتزاعی ناشی از فلسفه الهی باشد. عدوسی که با انسان و جامعه سروکار داشت چندان مورد نیاز نبود؛ بجز حقوق که انعکاسی از نظم الهی و در نظام فئودالی تعیین کننده وظائف و تکالیف افراد نسبت بیکدیگر بود. در قرون وسطی - چنانکه فیلسوف مشهور فرانسوی «اتین ژیلسون» (۱) در کتاب «روح فلسفه قرون وسطی» (۲) گفته است - نظام طبیعی چه از جهت مبداء و منشأ و چه از نظر غرض و غایت متکی بر نظام مابعدالطبیعه (متافیزیک) و انسان بصورت پروردگار خود آفریده آمده بود، و ازینرو موجباتی جهت بحث و تدقیق مستقل

درباره موجودیت و خصوصیت آدمی و جامعه که شامل او میشد وجود نداشت؛ و چون انسان در ردیف سایر مخلوقات قرار نمیگرفت تا مطالعه او ممکن و عملی گردد نگاه مطلق و عام و شامل حکمای یونان به انسان بدل به نگاه مقید و خاص و محدود شد. آدمی از این پس مظهر کامل پروردگار بود و از حالت یک وجود قابل مطالعه نظیر دیگر مخلوقات خارج شده بود. بدین نحوی بینیم که در جهان بینی مسیحی قرون وسطی علوم انسانی و اجتماعی تحت الشعاع علوم الهی قرار گرفته بود، و بدین جهت قرنهای گذشت بدون اینکه متفکران بزرگی در این زمینه بظهور آیند.

۳ - اسلام

در این ایام درست در مقابل تمدن مسیحی اروپائی تمدنی قوی و نیرومند بوجود آمد که از اندلس تا آسیای مرکزی اقوام مختلف را دربر گرفت؛ و آن تمدن اسلامی بود.

کیفیت هم بستگی که از طرز تفکر اسلامی میان فرد (مؤمن) و جامعه (امت) وجود داشت بزندگی اجتماعی مسلمین قدرت و نیروی محرک بی سابقه ای بخشید. تضمین سعادت دنیوی و آخروی و حفظ شخصیت فرد و جمع لازم و ملزوم یکدیگر شدند و بدین سبب مسلمین با شور و شغف فراوان بجانب علوم و فنون و صنایع ملل دیگر روی آوردند و از عناصر تمدن یونان گرفته تا تمدن هند بهره بر گرفته و نتیجه آنرا با طبایع و قریح اقوام عرب و ایرانی آمیختند و در همه زمینه ها با کشفیات و تحقیقات جدیدی موفق آمدند. در ریاضیات و طبیعیات پیشرفت های بزرگی کردند و بمسائل فردی و جمعی انسانی توجهی وافر مبذول داشتند. ابتدا کوشیدند تا اصول دینی را تابع نظام منطقی سازند و بدین منظور آراء و عقاید فلسفی یونانیان استفاده کردند و سپس وظائف و حقوق در جامعه (حقوق خانواده و حقوق جزا و حقوق عمومی و اصول زندگی اجتماعی و سیاسی) را دقیقاً تحت احکام «فقهی» مشخص ساختند و بنحوی بسبوط به بحث در پیرامون انسانیت و جامعه و فرد وارد گردیدند.

ابونصر محمد فارابی (۲۰۹ - ۳۳۹ هجری) با استفاده مستقیم از فلسفه یونانیان

بنام کتاب معروف خود بنام « آراء اهل المدینه الفاضله » پرداخت که دنباله مدینه فاضله افلاطون بود. او از این اصل آغاز کرد که : چون افراد بشر مجبور به زندگی کردن با عمده دیگر و نیازمند به تعاونند، تنه‌اراه نجات آنها از تضادهای و کشمکش‌ها برقراری یک سازمان اجتماعی منظم است ، و استمرار یک دولت جهانی و حکومت عمومی باید کمال و غایت مطلوب باشد. مدینه فاضله ضامن خوشبختی آدیبان در این جهان ورستگاری آنها در جهان دیگر است. کسی که اداره مدینه فاضله را برعهده دارد باید مستصفاً بصفتی بااذند هوش سرشار و حافظ نیرومند و فصاحت و بلاغت کامل و ذوق و علاقه به تحقیق و مساکات تسلط بر نفس و عظمت روح و عشق به عدالت و استقامت و پشتکار و اراده‌ای خلل ناپذیر در پرورش و گسترش نیکی‌ها باشد.

فارابی می‌گفت اگر همه این صفات در یک شخص موجود نباشد سیبایست افرادی حکومت و اداره مدینه فاضله را درست گیرند که مجتمعاً دارای این صفات باشند. متفکر بزرگ دیگر اسلاسی ابن خلدون بود که در حقیقت وی را میتوان در قله استلای تفکر اجتماعی و مظهر جمیع پیشرفت‌های معنوی و اندیشه‌های دانست که در امروز مدنی نصیب تمدن اسلاسی شده است.

ابن خلدون (۷۳۲ - ۸۰۸ هـ) بتألیف کتابی در باب تاریخ عمومی (۱) پرداخت. مدینه این کتاب، که بنام «مقدمه ابن خلدون» معروف و از اصل آن مشهورتر است مستعمل بر نظریات و افکار اجتماعی و اقتصادی و سیاسی است و در آن مؤلف از اصول و روش‌هایی بحث کرده است که بعقیده وی در تحلیل تاریخی باید بکار رود. در این مدینه مباحث مختلفی از قبیل انواع تمدن‌ها و کیفیت تأثیر شرائط اقلیمی و نوع زندگی کوچ نشینی و شهرنشینی در اشکال مختلف مدنیت و همچنین سازمانها و مؤسسات اجتماعی و طرز پیدایش و اشاعه علوم و فنون و زبان شناسی و حتی بحث درباره هنرهای زیبار در جوامع گوناگون مطرح شده است.

۱ - نام کتاب او اینست : « کتاب العبر و دیوان المبتدأ و الخبر فی ایام العرب والعجم والبربر ».

آنچه ابن خلدون درباره علل عظمت و انحطاط دول بیان داشته حاوی نکات ودقایقی است که از لحاظ جامعه‌شناسی سیاسی و فلسفه تاریخ قسمتی از آن هنوز هم ارزش خود را حفظ کرده است. از نظر اقتصادی طرز فعالیت‌های تجاری دولت و نحوه اخذ مالیات و طریقه مناسب مصرف عوائد و درآمدهای عمومی را وی به تفصیل شرح داده است. ابن خلدون، صرف نظر از شأن و عنوانی که در تمدن اسلامی حائز است، از دیرزمانی معروف غربیان بوده است و آنان وی را از پایه گذاران جامعه‌شناسی و فلسفه تاریخ دانسته‌اند.

این تألیف ذی قیمت یعنی مقدمه ابن خلدون اثر نبوغ و نگاه کاوشگر و پوشکاف مردی است که خود شاهد انحطاط تمدن اسلامی بوده است. از قرن چهارم و پنجم هجری، که دوران رونق مادی و معنوی و هنگام جولان آزادی اندیشه و هیجان و شور و شوق در راه از دیاد سرمایه‌های علمی و توسعه تفکرات فلسفی بود و متفکران و دانشمندانی چون ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی آزادانه بر اکثر عقولات عقلی راه یافتند، تمدن اسلامی بتدریج جنب و جوش معنوی خود را از دست داد و بیش از پیش دچار جمود اهل شریعت گردید. قبل از ابن خلدون، ابن رشد آخرین متفکر و فیلسوف بزرگ اسلامی بود که غربیان بر اثر ترجمه آثار او بزبان لاتینی با فلسفه ارسطو آشنا شدند. از اواخر قرون وسطی جوش و خروش مادی و معنوی از مشرق زمین و سواحل شمالی افریقا در مدیترانه به سواحل مقابل منتقل گشت و مابلی که قرن‌ها در خواب رکود و سکون فرو رفته بودند چشم‌پا نیای جدیدی گشودند و بهمین سبب خود آنها این دوران را «نوزایش» (۱) نام نهادند.

۴ - دوره رنسانس

پیدایش رنسانس (نوزایش) آغاز دنیای جدیدی در تمدن اروپائی بود. نوزایش یکی از موارد برجسته تاریخ انسانیت است که در آن سنت‌های معنوی و

فرهنگی با طریقه‌ها و فنون عملی ترکیب و تلفیق گردید و از آن تمدن درخشان و نیرومندی بوجود آمد. گروه معدودی از ملل اروپائی موفق شدند علوم و فنون و افکار و عقایدی را بمنحصره ظهور رسانند که نه تنها باعث ایجاد تحول عظیم در زندگی خود آنها شد، بلکه آثار و نتایج عمیقی در سرتاسر کره ارض بجا گذاشت.

از قرن دوازدهم، نخست در ایتالیا و سپس در شمالک مرکزی و شمالی اروپا سرسالی سوداگری و حرفه و پیشه و رو صنعتگره موفق شدند از راه صنعت و تجارت بتدریج طبقه ثنوی و صنعتی را بنام طبقه بورژوا (۱) بوجود آورند و در برابر طبقه حاکم آن زمان یعنی فئودالیتت متشدد و زورمند. ده باسلطه چندین صدساله خود از سلطین گرفته تا واتیکان و دستگاه معظم روحانیت را در اختیار داشت، قد علم کرده داعیه حکومت بر عهبری کشورها را پیدا کنند. قرن پانزدهم مقارن با رشد و نمو این طبقه و با ظهور نخستین آثار تحول جدید بود. آشنائی اروپائیان با تمدن اسلامی و تمدن مشرق زمین و همچنین منافع مادی تازه‌ای که آنان در نقاط مختلف کره ارض بدست آورده بودند در برابر آنها افق جدیدی نمودار ساخت. شهرهای بزرگ که از قرون وسطی رو بتوسعه بود از نظر مادی و معنوی سر دزی برای رشد و نمو افکار جدید شد و در مقابل فئودالیتت که در ریستاهای فرمانروائی مطلق داشت به سنگر گاههای بورژوازی مبدل گشت. سکون و خمود بجنب و جوش تبدیل شد و انسان قرون وسطائی که تسلیم سرنوشت بود انسانی گردید که روی سوی آینده داشت و هیچ موفقیت و پیشرفتی میل و گرایش او را بسمت نشستیات و موفقیت‌های جدید ارضاء نمی‌کرد.

فرهنگ و تمدنی که در این دوران بظهور رسید بنام اومانیزم (۲) خوانده شد. از مشخصات این فرهنگ و تمدن توجه بمتون یونانی و لاتینی و ترجمه آثار فلسفی و ادبی این دو تمدن بود. اختراع چاپ امکان انتشار این آثار را برای عموم عملی ساخت. باین ترتیب افکار و عقایدی که در گذشته متعلق بیک دسته از افراد معدود بود در دسترس گروه‌های بیشتری از مردم قرار گرفت؛ ولی در ترجمه آثار گذشتگان آنچه

بیشتر مورد نظر و توجه قرار داشت عبارت از مواد و معانی متعلق بدوران قبل از تمدن مسیحی بود و روحیه خاص این زمان بر اساس منطقی مستند به تجربه در برابر منطق صوری که متعلق بدوران اصحاب مدرسه بود قرار گرفت.

اومانیسم یک نهضت فکری مستقل از کلیسا بوجود آورد و در آن توجه خاص به بشر و بشریت جای توجه به الوهیت را گرفت. پیدایش مذهب پروتستان در این زمان یک نوع بازگشت بارزشهای اصلی و اولی دیانت مسیح خارج از دستگاه کلیسا بود. انسان از نظر دینی از تسلط دستگاه عظیم روحانیت رهایی یافته طالب زندگی معنوی پیراسته‌ای دور از زوائد گردید. یک عطش سیراب نشدنی در کشف جهان و طبیعت و آثار و احوال انسانی در دوران نوزایش ظاهر شد و روحیه سابق را که مبتنی بر مفاهم انتزاعی و طرز تفکر اسرار آمیز بود بدور افکند. شناسائی طبیعت از راه علم و مشاهده و تجربه و تجسم احساسات و ذوقیات بشر از راه هنرهای زیبا (نقاشی و مجسمه سازی و معماری) مکمل شناسائی این جهان گردید.

اعتقاد باینکه دنیادارای یک نظام منطقی و شناختنی است و بشر با سراجعه بدانش مستفاد از تجربه عاجز از فهم و درک آن نیست و اینکه خرد و عقل، که هم نتیجه این دانش تجربی است و هم منشأ آن، قادر به تسخیر دنیای پرهیجان مادی است، همه اذهان و افهام رانحت سیطره خویش گرفت و در حقیقت اومانیسم بازگشتی بود باین کلام بزرگ سقراط که «خودت را بشناس» و باین گفته پروتاگوراس که «آدمی متیاس و میزان همه چیز است».